## خانه به دوشی با اعتماد بی جا

**صدیقی-** فردی با گرو گذاشتن سند خانه اش نزد بانک، ضمانت دوستش را کرد تا به نوعی با این کارش سرپناهی برای وی فراهم کند اما نمی دانست که با این کار تاوان سنگینی را می پردازد و خانه به دوش خواهد شد. مرد مال باخته که تاوان سنگینی را بابت اعتماد بی جایش پرداخته مدعی شد خانه اش را بابت این کار از دست داده است. وی در این باره گفت: با یک نفر که اهل یکی از شهرهای شمالی کشور بود آشنا و دوست شده بودم. مدتی از دوستی و رفت وآمد خانوادگی مان گذشت و به او اعتمادم جلب شد. این ماجرا ادامه داشت تا این که روزی دوستم از من خواست سند خانه ام را در گرو بانک بگذارم تا او بتواند با وام آن خانه ای برای خودش بخرد. من هم با اعتمادی که به او داشتم قبول کردم و این کار را انجام دادم. مدتی از گرفتن وام با سند خانه ام توسط دوستم گذشت اما خبری از پرداخت اقساط بانک از سوی او نشد و هر بار که با اخطار بانک مبنی بر توقیف سندم رو به رو می شدم دوستم با چرب زبانی من را قانع می کرد که در اسرع وقت اقساط عقب مانده اش را پرداخت خواهد کرد. بعد از گذشت مدت طولانی، بانک به خاطر عدم پرداخت اقساط، سند خانه ام را توقیف کرد و آن را برای جبران وام گرفته شده به فروش گذاشت. بعد از این اتفاق هر چقدر با دوستم تماس گرفتم اما موفق به صحبت با او نشدم و حتی زمانی که به محل زندگی وی که در شمال کشور بود رفتم اثری از او نیافتم، او با فروش خانه خودش را ناپدید کرده بود و با این کارش من را خانه به دوش کرد و سرپناهم را از دست دادم.

# شوک بی پایان زندگی در لانه شیطان

یوسف صدیقی

تنهاست و پر از آشوب. با وجود گذشت بیش از چند سال از آن دوران و روزهای سیاه کودکی اش اما همچنان در شوک و بهت است؛ شوکی که به واسطه عدم حمایت خانواده و خانه به دوشی هایش در سنین کودکی درگیر آن شده است.

پریشان حال و نگران آینده مبهم اش است، دختری که نه خیری از سایه سر دیده و نه از مهر مادری بهره ای برده است.

مدتی است تحت حمایت قرار گرفته اما خودش را پیدا نکرده و شب ها همچنان کابوس می بیند. زن جوان لذتی از دوران کودکی اش نبرده و به جای بازی کودکانه با عروسک هایش در چنگال گرگ های گرسنه و هوس ران گرفتار شده و زندگی و آینده اش به تاراج رفته است.

زن زجر کشیده دفتر سیاه زندگی اش را ورق می زند و از هر برگش یک داستان روایت می کند و می گوید:از ۱۰ سالگی سیاه بختی هایم به واسطه اعتیاد پدر و مادرم شروع شد و هر روز آواره کوچه و خانه های مردم بودم. پدر و مادرم هر دو اعتیاد شدیدی به شیشه داشتند. در حاشیه شهر زندگی می کردیم و پدرم ضایعات جمع می کرد . ۳ خواهر و برادر کوچکتر از خودم داشتم که آنها روزگارشان بدتر از من بود و مدام یا گرسنه و یا بدون لباس مناسب در کوچه آواره و سرگردان بودند. او به واسطه حمایت نشدن از سوی خانواده برای جبران خلأ عاطفی و مالی اش در سن و سالی که باید بازی و شیطنت کودکانه کند به جنس مخالف رو می آورد و قدم در بیراهه بی بازگشت می گذارد و آینده اش را نابود می کند.

زن کم سن و سال و تیره بخت ادامه می دهد: روزی در راه مدرسه با یک پسر آشنا و دوست شدم و کم کم بعد از مدتی ارتباط شیطانی بین ما شکل گرفت. در واقع علاوه بر بی محلی خانواده، دوستم که از من بزرگتر بود ذهنم را منحرف کرد. او به صورت مجردی زندگی می کرد و در خانه اش با افراد مختلف ارتباط غیر اخلاقی برقرار می کرد.

ارتباط اول من با آن پسر از خانه آن دختر شروع شد و بعد از آن هر هفته بعد از مدرسه به بهانه ای از خانه خارج می شدم و به خانه دختر بی قید و بند می رفتم و با پسرجوان ارتباط برقرار می کردم. اصلا پدر و مادرم کاری به کارم نداشتند و فقط به نشئه خودشان فکر می کردند. اینقدر اعتیاد پدر و مادرم زیاد شده بود که روزی حین خماری برادر ۲ ساله ام از دست مادرم رها شد و محکم به زمین خورد و دچار ضربه مغزی شد. بعد از این اتفاق هولناک برای پسر بچه بی پناه هر سه کودک تحت حمایت یک نهاد دولتی قرار می گیرند و زن و مرد معتاد در کمپ ترک اعتیاد بستری می شوند که بعد از این ماجرا آوارگی های زن جوان دو چندان می شود. زن پریشان حال می گوید: زمانی که پدر ومادرم به کمپ ترک اعتیاد منتقل شدند و خواهر و برادر های کوچکترم تحت حمایت یک نهاد حمایتی دولتی قرار گرفتند من تنهاتر از همیشه شدم و مانده بودم که چکار کنم.

بعد از مدتی مجبور شدم به خانه دختر بی بند و بار بروم و برای سیر کردن شکمم و داشتن یک سر پناه تن به هر کار و ذلتی بدهم.

دختر نگون بخت بعد از گذشت مدتی در خانه فساد دستگیر می شود وبه یک نهاد حمایتی دولتی سپرده می شود تا شاید از بیراهه رفتن هایش توبه و خودش را در آن مرکز اصلاح کند. اما آنچه اتفاق می افتد این است که دختر تنها بعد از مدتی اقامت در آن مرکز با فرارش دوباره پا در همان بیراهه می گذارد و روز به روز در منجلاب فساد بیشتر فرو می رود.

او می گوید: بعد از این که در آن خانه شیطانی دستگیر شدم و تحت حمایت یک مرکز دولتی قرار گرفتم آرام و قرار نداشتم و مدام افکارم پریشان بود و در ذهنم نقشه فرار می کشیدم و به هر راهی متوسل می شدم تا این که بعد از مدتی موفق شدم از آن مرکز فرار کنم و دوباره به لانه شیطان برگشتم. دیگر نه از مدرسه خبری بود و نه از آبرو وحیا، آنچه در انتظارم بود گمراهی و تباهی بود. بعد از چند ماه آوارگی و دربه دری از این خانه به آن خانه، پدر و مادرم اعتیادشان را ترک کردند و از کمپ بیرون آمدند و من هم دوباره پیش آن ها برگشتم و مثل گذشته یک روز در خانه و چند روز فراری بودم. بعد از مدتی سعی کردم خودم را اصلاح کنم و دست از بیراهه رفتن هایم بردارم و در این افکار بودم که پدر و مادرم پایشان لغزید و دوباره به سراغ مواد رفتند و دوباره همان آش و همان کاسه شد.

بعد از این ماجرا به خاطر لغزش های پی در پی خودم و پدر و مادرم فشار روحی و روانی زیادی به من وارد شد و به خاطر همین چند بار تصمیم به خودکشی گرفتم که دوستانم من را از این کار منصرف کردند. با شدت گرفتن اعتیاد پدر و مادرم کار به جایی رسید که برای تامین هزینه های موادشان تصمیم گرفتند کلیه های شان را بفروشند و با پول آن مواد تهیه کنند و مدتی خودشان را سر پا نگه دارند.

زن جوان که نه از سایه سرش خیری دیده بود و نه از مهر دستان مادرش بهره ای برده بود به ناچار به خاطر آوارگی های مداومش دوباره تحت حمایت همان نهاد دولتی قبلی قرار می گیرد تا راه مدرسه را در پیش بگیرد و ادامه تحصیل بدهد. دختر رنج کشیده با این که مدتی است تحت حمایت قرار گرفته و از همه نظر امکانات برایش فراهم شده اما هنوز نتوانسته خودش را به خاطر دوران سیاه و تلخ گذشته اش از نظر روحی و روانی و جسمی بازسازی کند و همچنان دچار آشفتگی و بحران روحی است و به گفته خودش در شوک مداوم است.

خبر

## شکارچی متخلف قبل از شکار صید شد

**صدیقی-** رئیس اداره حفاظت محیط زیست شیروان از دستگیری یک شکارچی متخلف در منطقه حفاظت شده خبر داد.«فخرانی» گفت: طی گشت محیط بانان و یگان حفاظت محیط زیست شیروان ماموران موفق شدند یک شکارچی متخلف را در منطقه حفاظت شده گلیل و سرانی قبل ازاین که اقدام به شکار چهارپایان کند دستگیر کنند. وی افزود: از شکارچی متخلف تعداد زیادی ادوات شکار و صید وهمچنین مقدار زیادی فشنگ کشف وضبط شد .وی تصریح کرد: شکارچی متخلف پس از تشکیل پرونده جهت سیر مراحل قانونی به مراجع قضایی معرفی شد.

حادثه در شهر

## پر پر شدن آرزوهای یک مرغ فروش

فرد حیله گری با جلب اعتماد یک مرغ فروش طی چند مرحله با خرید میلیونی از وی، خودش را ناپدید کرد و کلاه بزرگی سر فروشنده جوان گذاشت. مرد مال باخته مدعی شد که به نوعی فریب چرب زبانی و پیشنهاد اغوا کننده مرد کلاهبردار را خورده است. وی در مورد چگونگی وقوع این اتفاق گفت: روزی حین تخلیه بار مرغ، فردی جلوی مغازه ام آمد و ادعا کرد که صاحب یک رستوران است و بد از کمی چرب زبانی اعتماد من را جلب کرد و مقدار زیادی مرغ به صورت نسیه خرید.

چند روز بعد دوباره همان فرد حیله گر برای خرید مرغ به مغازه ام آمد و به من گفت اگر با او کنار بیایم او کاسبی خوبی را به واسطه رستوران داری اش و داشتن دوستان زیادی در این زمینه برایم فراهم خواهد کرد. با این جملات اغوا کننده توانست چند نوبت مقدار زیادی مرغ به ارزش چند میلیون تومان از من بخرد. چند روز بعد از این ماجرا زمانی که فکر می کردم سود خوبی را با همکاری با مرد رستوران دار به جیب خواهم زد با شماره تلفن خریدار تماس گرفتم که خاموش بود و هر چقدر طی روزهای بعد سعی کردم ردی از او پیدا کنم اما موفق نشدم. بعد از پرس و جو تازه متوجه شدم که تمام آن حرف ها وپیشنهادها سرابی بیش نبود و آن فرد کلاه بزرگی سرم گذاشته است.

## بازیگوشی کودکانه کار دست راننده داد

**صدیقی-** یک راننده زمانی که برای تخلیه بار به یکی از محله های حاشیه شهر رفت نمی دانست که با بازیگوشی خطرناک چند پسر بچه به دردسر می افتد و کارش به بیمارستان و قانون می کشد. راننده که به دلیل مصدومیت یکی از پسر بچه ها به شدت ناراحت و از این بابت دچار دردسر شده بود گفت: روزی برای تحویل بار به یکی از محله های حاشیه شهر مراجعه کردم و بعد از تخلیه بار زمانی که قصد بازگشت داشتم چند بچه بازیگوش بدون اطلاع من خودشان را از ماشین آویزان کردند.

بعد از طی مسافتی بچه ها خودشان را از بالای ماشین به سمت خیابان پرت کردند که یکی از آن ها به شدت با صورت با آسفالت برخورد کرد و دچار سانحه شد. با فریاد رهگذران تازه متوجه موضوع شدم و سریع خودرو را متوقف کردم و پسر بچه مصدوم را به بیمارستان رساندم. بعداز این اتفاق خانواده مصدوم از من شاکی شدند و گفتند که من عامدانه پسر آن ها را زیر گرفته ام و با وجود گزارش پلیس مبنی بر این که من مقصر نیستم دست از سر من بر نداشتند و نمی دانم چگونه این مشکل را حل کنم.


**یک قطعه زمین کشاورزی**

به مساحت تقریبی ۲/۸ هکتار دارای سند ششدانگ، چاه نیمه عمیق دایر و فعال و حدود ۵۰ اصله درخت گردو بارور در روستای میرزاحسن لو (مابین روستای خداقلی و ا...وردیخان) به فروش می رسد.

**شماره تماس:**

**۰۹۱۵۱۸۴۲۶۶۸**

۹۶۱۴۱۵۱۷/و

**آگهی ابلاغ اجرائیه سند رهنی کلاسه ۹۶۰۰۰۳۹**

بدین وسیله به آقای عبدالرحمن اربابی (ورثه وام گیرنده و وثیقه گذار طیبه آقابابائی فرزند عبدالرحمن به ش ش ۱ و شماره ملی (۰۷۵۹۷۳۵۸۲۴) فرزند تقی به شماره شناسنامه ۳۲۶۳ و کدملی ۰۷۵۹۲۱۴۷۸۶ صادره از جاجرم ساکن آدرس اظهاری۱- ایور - خیابان شهدا- کوچه اربابی ۲- ایور- میدان ولیعصر- مسجد ولیعصر- منزل عبدالرحمن اربابی ابلاغ می‌شود که بانک ملی گرمه به استناد سند رهنی شماره ۱۲۶۳۴-۸۴/۱۱/۲۶ دفترخانه ۲۲ گرمه جهت وصول مبلغ نود و هشت میلیون و یکصد هزار ریال (۹۸/۱۰۰/۰۰۰ ریال) تا تاریخ ۹۶/۲/۲۰ به انضمام خسارت تاخیر متعلقه و از تاریخ مذکور تا روز تسویه کامل بدهی طبق مقررات علیه شما اجرائیه صادر نموده و پرونده اجرائی به کلاسه ۹۵۰۰۰۳۲۵ در این اداره تشکیل شده و طبق گزارش مورخ ۹۶/۳/۶ و ۹۶/۶/۱ مامور، ابلاغ واقعی به شما در نشانی اظهاری میسر نگردیده، لذا بنا به تقاضای بستانکار طبق ماده ۱۸ آئین نامه اجرا مفاد اجرائیه فقط یک مرتبه در یکی از روزنامه های کثیرالانتشار محلی آگهی می شود و چنانچه ظرف مدت ده روز از تاریخ این آگهی که روز ابلاغ محسوب می گردد، نسبت به پرداخت بدهی خود اقدام ننمایید، مورد وثیقه مندرج در سند رهنی فوق با تقاضای بستانکار پس از ارزیابی از طریق مزایده فروخته و از حاصل فروش آن طلب بستانکار و حقوق دولتی استیفا خواهد شد.

**مسئول واحد اجرای اسناد رسمی جاجرم- اردلان محمدی کوشکی**

۹۶۱۵۱۷۵۸/و

تبلیغ پدیده‌ای فرهنگی است